

پرسش شماره ۹

نشریه سیاسی قانون مباحث کمونیسم کارگری

دوشنبه بیست و هفتم مرداد ماه ۹۹ - هفدهم اگوست ۲۰۲۰



به دفاع از اعتصابات سراسری کارگران،

علیه اقدامات تروریستی رژیم اسلامی سرمایه!

پدرام نواندیش

با توجه به رویداد های جنبش کارگری ایران طی ماههای گذشته و با

صفحه ۴

فرمان حمله خمینی به کردستان در ۲۸ مرداد ۵۸

و نقش احزاب و جنبشهای سیاسی

محمد آسنگران

قبل از فرمان یورش خمینی در ۲۸ مرداد سال ۵۸ عزم رژیم تازه به

صفحه ۶

توافق صلح یا آرایشی جدید برای کشمکش دیگر؟

علی جوادی

خبرگزاریها گزارش کردند که "امارات متحده عربی و اسرائیل با میانجیگری دولت آمریکا و شخص دونالد ترامپ، درباره صلح و

صفحه ۱۰

نشریه پرسش هر دوشنبه منتشر می شود!

سر دبیر: محمد رضا پویا

mohammadreza.pooya@gmail.com

صفحه آرا نشریه: پدرام نواندیش

تعرض به مارکسیسم

در پوشش تعرض به ایدئولوژی

علی جوادی

آیا واقعی است؟ نقد نقطه نظرات حمید تقوایی در زمینه "کمونیسم سیاسی" که اساسا تلاشی بمنظور "مارکسیسم زدایی از جنبش کمونیسم کارگری" و حزب کمونیست کارگری می باشد به مباحث پایه ای تری در زمینه مقوله ایدئولوژی بطور کلی، نقش و جایگاه مارکسیسم در جنبش و تحزب کمونیسم کارگری دامن زد. در این یادداشت تلاش میکنم به صورتی فشرده به چند مساله کلیدی در این چهارچوب بپردازم. از مقوله ای پایه ای تر، از ایدئولوژی و مارکسیسم، باید آغاز کرد.

مارکسیسم: ایدئولوژی یا ...

در اینکه جنبش ما به سنت و آن رگه فکری در کمونیسم تعلق دارد که مجموعه نقطه نظرات و نگرش انتقادی مارکس به بنیانهای نظام سرمایه داری و وضعیت موجود را مارکسیسم نامیده است، تردیدی نیست. این نقطه شروع و فرض بحث من است. اما شاید برای برخی این فرض کماکان مفتوح و یا مورد جدل باشد. برای ما اما این پروبلماتیک پاسخ خود را گرفته است. ما مارکسیست ایم. سؤال دیگر این است که آیا میتوان مارکسیسم را مانند ناسیونالیسم و یا لیبرالیسم و یا سوسیال دموکراسی و یا "محیط زیستی" (Environmentalism) بطور کلی یک ایدئولوژی نامید؟

برخی از مدافعین مارکس، برخی از مارکسیستها، حتی در صفوف جنبش کمونیسم کارگری، برای رد این نقطه نظر که مارکسیسم را نمیتوان یک ایدئولوژی نامید به مارکس و نقطه نظراتش در نقد "ایدئولوژی" به آثار درخشان مارکس، "ایدئولوژی آلمانی" و "خانواده

کارگران جهان متحد شوید!



تعرض به مارکسیسم در پوشش تعرض به ایدئولوژی

علی جوادی

جهان میدید و پایان کشمکشهای جهان موجود را در گرو تغییر "عقاید" جستجو میکرد. مارکس این ایده آلیسم و وارونگی را نقد میکند. در همین بستر است که با قاطعیت میگوید آراء و عقاید و اخلاقیات و فرهنگ حاکم بر جامعه عقاید طبقه حاکمه هستند. در اینجا مارکس ایدئولوژی را در بستر زمانی خود به نقد کشیده است و این عقاید و ایدئولوژی های وارونه را روی تناقضاتشان خرد میکند و وارونگی جهان معاصر و این تفکر فلسفی را نشان میدهد.

مارکس در "ایدئولوژی آلمانی" نمیتوانست نظری نسبت به اتفاقات و تحولات و رویدادها در عرصه عقاید و نظرات در دوران پس از خود نیز ارائه داده باشد. هر گونه تلاش برای بسط و گسترش این نقد به هر مجموعه نظراتی که بعدها به غلط یا به درست ایدئولوژی لقب گرفته باشد يك برخورد جزم گرایانه و غیر تاریخی است.

ثانیا در این اظهار نظر مارکس با این شرط شروع میکند که "اگر" در همه ایدئولوژی ها انسانها و روابط انسانها وارونه جلوه میکند و... دقت و تاکید بر شرط "اگر" که مشخص کننده ویژگی ایدئولوژیهای است که مورد نقد و بررسی مارکس اند و نه هر ایدئولوژی و نقطه نظری علی العموم و در طول تاریخ.

حال فرض کنیم اگر مارکس زنده میشد و در جهان معاصر نگاهی به ایدئولوژی های موجود در این زمانه می انداخت، آیا باز هم به این نتیجه میرسید که همه ایدئولوژی ها مستقل از مضامین نگرشی آنها در جهان معاصر در قبال انسانها و مناسبات اجتماعی و طبقاتی را وارونه منعکس میکنند؟ آیا باز هم همین ارزیابی را تکرار میکرد؟ بنظر من نه! برعکس، تاکید میکرد که آن مجموعه از ایدئولوژی ها مانند لیبرالیسم و ناسیونالیسم و مذهب و... دنیای موجود را وارونه منعکس میکنند، ایدئولوژی هایی که نافی آزادی و برابری انسان ها هستند. و درست همانطور که منصور حکمت که در بازبینی موقعیت آنچه جنبش کمونیستی نامیده میشد، بمنظور تفکیک اجتماعی و طبقاتی کمونیسم مورد نظر مارکس از کمونیسم سایر طبقات، صفت کارگری را به کمونیسم اضافه کرد، مارکس نیز صفت متمایز کننده ای برای ایدئولوژی های راست و طبقات حاکمه اضافه میکرد. و این ما را به نگرش منصور حکمت در این چهارچوب میرساند.

از طرف دیگر چرا ما مجازیم مجموعه نظرات فلسفی و عقیدتی پیش از مارکس را مانند نظرات فلسفی هگل و فوئرباخ و برخی از نقطه نظرات پس از مارکس را مانند سوسیال دمکراسی و محیط زیستی را ایدئولوژی بنامیم اما جایز نیستیم مجموعه نظرات مارکس، مارکسیسم را، ایدئولوژی بنامیم؟ چرا؟

اما سؤال پایه ای تر این است که چه ویژگی یا صفت یا اصولا خصلتی با ایدئولوژی نامیدن مارکسیسم به آن الصاق میشود که باید از آن اجتناب کرد؟ آیا کار برد و مضمون این مجموع نظرات انتقادی از نظام سرمایه داری موجود دستخوش تغییرات معینی میشود؟ کلیشه میشوند؟ به یکباره نوعی جزم گرایی و دکماتیک مانند

مقدس"، اشاره میکنند. پاراگراف زیرین از مارکس در "ایدئولوژی آلمانی" در این چهارچوب بسیار به کار گرفته شده است:

"اگر در همه ایدئولوژی ها، انسانها و روابط آنها، مانند تصویر یک دوربین عکاسی واژگونه به نظر رسند، این پدیده، به همان اندازه که واژگونه اشیا بر روی شبکیه از فراگرد زندگی جسمانی آنها نتیجه میشود، از فراگرد زندگی تاریخی انسانها و روابط شان نتیجه میگردد. درست برخلاف فلسفه آلمان که از آسمان به زمین میآید، در اینجا از زمین به آسمان میرویم. به عبارت دیگر، مسئله را از آن چه که انسانها میگویند، خیال میکنند، تصور میکنند، یا از انسانهایی که نقل قول میشوند، درباره شان اندیشه، خیال و تصور میشود، آغاز نمیکنیم، تا به انسانهای واقعی برسیم: بلکه اساس موضوع انسانهای واقعی و فعالی هستند که بر پایه فراگرد زندگی واقعیشان، تکامل بازتابهای ایدئولوژیکی و پژوههای این فراگرد زندگی را نشان میدهند."

منتقدین با اتکاء به این نظر مارکس که در "همه ایدئولوژی ها" انسانها و روابط آنها مانند تصویر يك دوربین عکاسی قدیمی واژگونه به نظر میرسد، این واژگونه را اصولا ناشی از نگرش "ایدئولوژیک" و ویژگی "ایدئولوژی" دانسته و نتیجه میگیرند که اصولا "ایدئولوژی" این خصلت واژگون سازی را داشته و ظاهرا شامل هر گونه "ایدئولوژی" مستقل از محتوی و تاریخ و زمان میشود.

در بررسی این نقطه نظر میتوان از چند سؤال آغاز کرد. مارکس به کدام مجموعه از "ایدئولوژی ها" اشاره میکند؟ آیا هیچ محدوده و یا شرطی برای قرار گرفتن در این چهارچوب و با این ویژگی ها برای این مجموعه میتوان تصور کرد؟ آیا اشاره مارکس شامل ایدئولوژی هایی هم که پس از مارکس و یا حتی بر اساس مجموعه نقطه نظرات انتقادی مارکس، مارکسیسم نامیده شده اند، میشود؟ آیا هر ایدئولوژیی چنین ویژگی و خصلتی دارد؟ آیا اگر به مجموعه نظراتی سیستماتیک و موزون و منطقی مانند مارکسیسم نگوئیم "ایدئولوژی" از خصلت وارونگی مبرا میشود؟

در پاسخ باید گفت حق با مارکس است، اما نه با مدافعان جزم اندیش او. نقد مارکس از ایدئولوژی های زمان خود عمیق و رادیکال و دگرگون کننده است. اما واقعیت این است که مارکس نقطه نظرات، تفکر فلسفی و ایدئولوژیهای زمان خود را مورد نقد قرار داده است. مارکس وارونگی نگرش ایدئولوگ های زمان خود و پیش از خود را ترسیم و به نقد کشیده است. اساسا به نقد و جنگ هگل و هگلی های جوان رفته است. در سیستمی که "عقاید" و "عقل" را موتور تغییر

کمونیسم کارگری احاطه کامل دارند. حکمت هیچگاه، چه در دوران قبل و چه در دوران بعد از فروپاشی بلوک شرق، تسلیم این فشار ضد ایدئولوژیک علیه مارکسیسم نشد. حکمت، مارکسیسم را بعنوان يك ایدئولوژی و سیستم فکری معینی مد نظر داشت و مارکس را ایدئولوگ انقلاب کارگری و رهایی بشر میدانست.

اهداف يك تعرض...

هدف از ایدئولوژی زدایی، تعرض به مارکس و مارکسیسم است. واقعیت این است که دوران پس از فروپاشی بلوک شرق همزمان بود با تهاجم همه جانبه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فلسفی به مارکس و مارکسیسم توسط بلوک پیروز. تهاجم به مارکسیسم و کمونیسم و اصولا هرگونه ایده و آرمان برابری طلبانه و آزادیخواه يك رکن اساسی تهاجم تبلیغاتی بلوک سرمایه داری پیروز بود. این تبلیغات برای دوره ای عمیقا گوشخراش و آزار دهنده بود. هر چند که این تبلیغات بعضا به حکم شرایط عینی و ضروریات مبارزه طبقاتی فروکش کرده است اما هنوز از بین نرفته است و تأثیرات معینی بر برخی نیروهای سیاسی بجا گذاشته است.

این تهاجم مستقیم و غیر مستقیم بود. يك ویژگی این تعرض نقد ایدئولوژی بود. اما نقد ایدئولوژی تنها پوششی برای تعرض به مارکسیسم و کمونیسم بود. در این میان کم نبودند روشنفکران سفیه و تازه به دوران رسیده ای که شمیر از غلاف کشیدند و به جنگ غول فکری جهان معاصر آمدند. کسی در صف این روشنفکران به جنگ ناسیونالیسم و لیبرالیسم و سایر ایدئولوژیها و جنبشهای طبقه حاکمه نرفت. هدف مارکس و مارکسیسم و کمونیسم و تلاش طبقه کارگر برای رهایی و آزادی بود.

این تهاجم تبلیغاتی طبقه حاکمه علیرغم فروکش کردن اما تأثیرات روشن و غیر قابل انکاری در صفوف چپ جامعه و برخی از جریانات مارکسیستی بجا گذاشته است. مترادف قرار دادن "ایدئولوژی" و "فرقه گرایی" يك تلاش برای درونی کردن این فشار تبلیغاتی در صفوف چپ است. نقد مارکسیستی و آنتی کاپیتالیستی را "انشاء نویسی" و "ایدئولوژیک" نامیدن از بروزات دیگر درونی کردن این فشار تبلیغاتی است. آن خط سیاسی ای که تحت چهارچوب "کمونیسم سیاسی" عملا پرچم مارکسیسم زدایی را از حزبیت و جنبش کمونیسم کارگری در دست گرفته است. عملا تحت تأثیر باد این تبلیغات و فشار قرار گرفته است. اما چگونه؟ به این جنبه از مساله بیشتر باید پرداخت!

علی جوادی

"ویروس" بر آن چنگ می اندازد و موجودیت آن را دگرگون میکند؟ آیا این "ویروس" فقط بر عقاید مارکس موثر است؟ تأثیری بر ایدئولوژی ناسیونالیسم و لیبرالیسم و سایرین ندارد؟

پاسخ چنین سئوالاتی را باید در سیاست و ایدئولوژی دوران معاصر جستجو کرد. اینکه چرا به یکباره ایدئولوژی تکفیر میشود؟ اینکه هدف از این تعرض اساسا تعرض به مارکسیسم است، پاسخ را باید خط تبلیغاتی دستگاه تبلیغاتی طبقه حاکم جستجو کرد.

حکمت، ایدئولوژی...

مجموعه عقاید و نقطه نظرات جاری در جامعه بشری نیز مانند هر پدیده و مجموعه ای از پدیده ها در طول تاریخ دستخوش تغییر و تحول میشوند، برخی از ایدئولوژیها نقش کمرنگ تری در تفکر فلسفی و سیاسی جامعه ایفا میکنند، برخی پر رنگ تر میشوند، برخی نیز اصولا زاده شده و شکل میگیرند... و مسلما هر گونه مطلق گرایی و صدور احکام ازلی و ابدی جایی در تفکر مارکسیستی نمیتواند داشته باشد.

حکمت متاخرترین ایدئولوگ مارکسیست است. نقطه نظرات و اصول پایه ای نگرش او دارای يك چهارچوب منسجم، عمیقا مارکسی و عمیقا رادیکال است. برداشت و نگرش او يك رگه فکری مشخص در مارکسیسم را نمایندگی میکند. سمینارهای کمونیسم کارگری ویژگی های نگرش حکمت را بطور فشرده و به روشنی بیان میکنند. بعلاوه در نگرش حکمت، مارکسیسم جایگاه و نقش حیاتی ای در جنبش کمونیسم کارگری دارد. بدون مارکسیسم جنبش کمونیسم کارگری معنی ندارد. حکمت جنبش کمونیسم کارگری را آن بخشی از جنبش ضد سرمایه داری و سوسیالیسم کارگری میداند که آگاهانه مارکسیست است. در این چهارچوب مارکسیسم وجه نظری و انفکاک ناپذیر جنبش کمونیسم کارگری است. در این نگرش مارکسیسم ویژگی و صفت متمایز کننده این جنبش از سایر جنبشهای اجتماعی درون طبقه کارگر است. ایدئولوژی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر برای سازماندهی انقلاب کارگری و رهایی کارگر و جامعه است. حکمت در رساله "تفاوت های ما" میگوید: "کمونیسم کارگری از نظر فکری یعنی مارکسیسم و از نظر اجتماعی یعنی جنبش اعتراض ضد سرمایه داری کارگر. این جنبش عینی است و آن تئوری هم موجود است."

بطور خلاصه حکمت، مارکسیسم را کلا ایدئولوژی جنبش کمونیسم کارگری میداند که بعنوان يك تئوری و مکتب فکری دارای انسجام و منطق و متد مشخصی است و به استنتاجات معین و روشنی در باره جامعه و عمل مبارزاتی و سیاست در جامعه میرسد.

در سیستم نظری - سیاسی حکمت حزب کمونیست کارگری حزبی عمیقا مارکسیستی است. حزبی که ستون فقراتش، مغز استخوانش، کادرهای مارکسیستی هستند که به کل پروژه

kanoonmabahes@gmail.com



کمونیسم کارگری جنبش اجتماعی است که با ظهور سرمایه داری و طبقه کارگر مزبور شکل گرفت و عام ترین و عمیق ترین شکل انتقاد و اعتراض طبقه کارگر به نظام سرمایه داری و محابته آن را نمایندگی میکند.

اهداف و برنامه عملی این جنبش بر نقد مارکسیستی بندهای جامعه سرمایه داری معاصر، بقول آبرین، مدرن ترین و پیشرفته ترین شکل جامعه طبقاتی، مبتنی است.

برنامه یک دنیا بهتر

کانون مباحث کمونیسم کارگری

kanoonmabahes@gmail.com

آزادی، برابری، حکومت کارگری!



به دفاع از اعتصابات سراسری کارگران،

علیه اقدامات تروریستی رژیم اسلامی سرمایه!

پدرام نواندیش

در مرکز اعتصابات ایران، در شهر شوش و در مجتمع نیشکر هفت تپه، چند هزار کارگر، طی چند سال گذشته در یک جنگ نابرابر، تنها سلاحشان اتحاد و همبستگی را پشتوانه اعتصابشان قرار داده اند. تابو اعتصاب ممنوع، تشکل مستقل ممنوع، شورا ممنوع، توسط کارگران شکسته شد و هیبت پوشالی سرمایه داران و دولت غارتگر اسلامی بر باد داده شد. همین است که سرمایه دار نوکیسه، استاندار فاسد و ریشه خوار، وزیر اطلاعات رژیم اسلامی، تمام دستگاه های فاسد و غارتگر رژیم اسلامی دست به یکی شده اند تا چند هزار کارگری را که هست و نیست شان را اینان بر باد داده اند، تحقیر کنند، مرعوب کنند، سرکوب کنند و اتحاد و اعتصابشان را در هم شکنند.

چرا اعتصاب کارگری؟

پرسش این است که چرا کارگران کارخانجات، ماشین تولید را متوقف می کنند و دست به اعتصاب می زنند؟ چرا هم اکنون کارگران کارخانه نیشکر هفت تپه در استان خوزستان تولید را متوقف کرده و بیش از دو ماه از دور چندم اعتصابشان را در زیر گرمای چند ده درجه خوزستان همچنان ادامه می دهند؟ چند هزار کارگر نیشکر هفت تپه طی چند سال گذشته چه مطالباتی داشته اند؟ پاسخ کارفرما به مطالبات کارگران چه بوده است؟

واقعیت این است که نه تنها کارگران کارخانه نیشکر هفت تپه، بلکه میلیونها انسان کارگر و کارکن جامعه برای اینکه خود و خانواده شان از گرسنگی نمیرند، مجبور به فروش نیروی کار خود هستند. خریداران نیروی کار کارگران، عده ای مفتخور هستند که صاحب قدرت و مالک کارخانه اند. همین عده مفتخور و مالک کارخانجات و از جمله کارخانه نیشکر هفت تپه، طی چندین سال گذشته به واسطه شرایط سرکوب و عقب نشینی ای که به طبقه کارگر ایران تحمیل کرده اند، اول اینکه دستمزدهای چندین برابر زیر خط فقر را سال به سال چون طناب اعدام بر گردن میلیونها کارگر تنگ تر کرده اند و دوما همین اندک دستمزدها را چند ماه چند ماه و قطره چکانی به کارگران پرداخت کرده اند. کارگران را بدون داشتن هیچ گونه امنیت شغلی، کاغذ پاره ای سفید را تحت عنوان قرار داد پیش روی کارگر گذارده و هر وقت خواسته اند با کمترین دستمزد و ادار به کارش کرده اند و هر وقت نخواسته اند حکم اخراج را دستش داده اند.

آنچه نصیب کارگر و توده کارکن، طی چهل و یک سال حاکمیت اسلامی سرمایه داران شده است، فقر، استیصال، تن فروشی و شرایط بردگی بوده، در حالی که سرمایه داران و سردمداران رژیم اسلامی آنها ثروتهای افسانه ای اندوخته اند. این نظام وارونه را که

توجه به تحولات پی در پی این جنبش، ورود طبقه کارگر ایران به سطح دیگری از مبارزه طبقاتی علیه نظام سرمایه داری و دولت اسلامی آنها قابل مشاهده است، چرا که از یک سو گسترش اعتراضات و اعتصابات کارگری در صنایع بزرگ و مطرح را شاهد هستیم، و در مقابل، سرمایه داران و حاکمیت اسلامی شان، علیرغم هرگونه تشنت و جدال درون خانوادگی، ماشین سرکوبگری خود را برای سرکوب کارگران و سیل گرسنگان به کارخانجات و خیابانها گسیل داشته اند. بگیر و ببند فعالین سیاسی و کارگری را تشدید کرده، و در این دوره از اعتصابات، علاوه بر صدور احکام زندان برای آنها، اقدامات تروریستی علیه رهبران عملی کارگران را به اجرا گذارده اند. کارگران و توده های کارکن جامعه به درست این مهم را دریافته اند که برای تحقق مطالبات انسانی خود، با توقف تولید، باید دستگاه بردگی و سود سازی سرمایه داران را از کار بیاندازند، و همانا با قدرت متحد و متشکل خودشان این مهم میسر است.

بنا بر اخباری که از کانالهای مستقل کارگری منتشر شد، طی لاقبل یک ماه گذشته، به جان دو فعال کارگری خوشنام مجتمع نیشکر هفت تپه از سوی افرادی ناشناس سوء قصد صورت گرفته که آن را باید در ارتباط با اعتصاب شکوهمند کارگران نیشکر هفت تپه و مطالبات حق طلبانه کارگران مورد ارزیابی قرار داده شود.

حکومت اسلامی سرمایه داران بنا بر ماهیت طبقاتی خود طی چهل و یک سال گذشته با یورش به تشکل های مستقل کارگری و غیر قانونی کردن آنها، تمام تلاش خود را معطوف به آن کرد تا طبقه کارگر از اعتماد به نفس برای تشکیل صف مستقل در برابر تهاجم سرمایه داران برخوردار نگردد. به این اعتبار طبقه کارگر در پاسخ به تهاجم پی در پی سرمایه داری و دولت اسلامی آنها طی سالهای گذشته از اعتماد به نفس و موقعیتی که امروز اعلام اعتصاب میکند و میتواند به سرمایه دار مالک کارخانه التیماتوم بدهد، برخوردار نبود. باید توجه داشت که اقدامات سرکوبگرانه رژیم اسلامی سرمایه، درست معطوف به اعتماد به نفسی است که طبقه کارگر ایران در پیگیری مطالبات خود کسب کرده است. به این معنا که سرمایه داران و دولت حامی آنها تمام دستگاه بورکراتیک - نظامی شان را به کار گرفته اند تا اعتصاب کارگران را در هم بشکنند، آنها را مرعوب کنند و به رابطه ستمکارانه کار ارزان و کارگر خاموش واردارشان کنند.

سراسری شکل داده است که در دوره حیات رژیم اسلامی بی سابقه است. طنین سخنان نمایندگان کارگران نیشکر هفت تپه در گستره شبکه های اجتماعی به گوش همگان می رسد و بیش از چهل تشکل کارگری، دانشجویی به حمایت از اعتصاب سراسری کارگران بیانیه صادر می کنند.

نکته مهم نوع تشکل و سازمان یافتگی کارگران در اعتراض و اعتصابات این دوره آنها است یعنی مجمع که کارگران آن را تشکیل و برای اتخاذ سیاست در آن بهطور جمعی گفتگو میکنند و تصمیم میگیرند. سر برآوردن رهبران رادیکال کارگری خصیصه دیگر این دوره مبارزات جنبش کارگری علیه سرمایه داری و دولت اسلامی آنها است. در چنین شرایطی سرکوبگری دولت اسلامی سرمایه علیرغم شدت آن، آن کارایی همیشگی اش را از دست داده و کارگران و توده های کارکن همراه با جوانان، دانشجویان، معلمان، پرستاران و بازنشستگان را در کنار هم و رو در روی سرمایه داران و دولت اسلامی آنها قرار داده است.

اینها افق روشن و محسوسی را پیش روی طبقه کارگر ایران باز کرده است که حکومت اسلامی سرمایه داران را می توان به زیر کشید. میتوان با انقلاب عظیم کارگری جامعه ای عاری از هر گونه بهره کشی و ستم طبقاتی را بنا نهاد. *

میلیونها انسان کار می کنند و در فقر و فلاکت غوطه می زنند و از قبل کار آنها مفت خورانی به نان و نوایی افسانه ای دست یازیده اند را سرمایه داری نام گذارده اند. برای حفاظت از این نظام غیر انسانی قوانینی ساخته اند که بر اساس آن مالکان کارخانه میتوانند قیمت پائینی را برای خرید نیروی کار کارگران وضع کنند که فقط از گرسنگی نمیرند، اما اگر کارگران کارخانه ای جمع شدند و گفتند حاضر به فروش نیروی کار خود با شرایطی که سرمایه دار وضع کرده نیستند، آنها مجرم و جانی معرفی شده و حتی به روی آنها توسط نیروهای سرکوبگرشان آتش می گشایند.

شرایط برای بورژوازی و دولت اسلامی آنها علیرغم چهل و یک سال سرکوب طبقاتی، امروز به گونه ای دیگر است. نه تنها بحران های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی رژیم اسلامی کاهش نیافته، بلکه جنبش عظیم سرنگونی انقلابی رژیم با قدرت بیشتری سر برآورده است. در این چنین وضعیتی است که طبقه کارگر علیرغم یک دوره سرکوب، با اعتماد به نفس بیشتر خود را سازمان داده و بورژوازی و دولت اسلامی آنها به مصاف طلبیده است. اعتصاب کارگران نیشکر هفت تپه، تداوم اعتصاب کارگران ترانسفو زنجان و اعتصاب بیش از پنجاه واحد تولیدی پالایشگاهی و پتروشیمی به یک اعتصاب

جان زندانیان سیاسی در خطر است!

احتمال فاجعه در زندانها!

طبق اخبار منتشره، علاوه بر ۷۲ زندانی قیام آبان ماه بیش از یکصد تن از زندانیان سیاسی و عقیدتی زندان های اوین، فشافویه، رجایی شهر و زندان مشهد در اعتراض به مخالفت با مرخصی اضطراری در شرایط شروع گسترده کرونا اعتصاب غذا کرده اند.

به کارگران نفت!

رفقا،

آنچه در ایران امروز میگذرد یک حقیقت را بیش از هرچیز تاکید میکند. رژیم اسلامی رفتنی است. باید برود. این حکم مردم ایران است، حکم زنان ایران است، حکم همه کسانی است که برای آزادی و برابری و حرمت و رفاه انسانها در ایران دل میسوزانند.

روند سرنگونی رژیم اسلامی آغاز شده است. و این شما را به میدان رهبری فرامیخواند.

چهل سال قبل سقوط رژیم سلطنت وقتی مسجل شد که کارگر نفت، در راس کل طبقه کارگر ایران، بعنوان رهبر جامعه، رهبر سرسخت انقلاب، قد علم کرد. امروز نیز شیشه عمر این رژیم کثیف مذهبی، این حکومت اسلامی سرمایه، در دست شماست.

همه میدانند که کارگر نفت ایران غول خفته ای است که اگر برخیزد، کل کل اردوی ارتجاع، با همه دستگاههای تبلیغاتی اش، حامیان بین المللی اش، ارتش و سپاه و اوباشش، سرنیزه ها و شلاقها و عمامه هایش، بسرعت یکسره خواهد شد.

اردوی آزادی و برابری و رهائی در ایران چشم بشما دوخته است. زمان برای وسیع ترین و قاطعانه ترین دخالت طبقه کارگر در صحنه سیاسی ایران فرا رسیده است. اعتصاب سیاسی کارگران نفت در اخطار به رژیم اسلامی یک اقدام کارساز و حیاتی در شرایط امروز است.

«منصور حکمت»

زنده باد سوسیالیسم!



فرمان حمله خمینی به کردستان در ۲۸ مرداد ۵۸

و نقش احزاب و جنبشهای سیاسی

محمد آسنگران

کمیته های انقلاب اسلامی و دیگر نیروهای مسلح رژیم که بعد از رفتن شاه دوباره سازمان پیدا کرده و به خدمت رژیم تازه در آمده بودند، فعالیت همه جانبه ای را برای ایجاد تفرقه در میان مردم آغاز کرد. مفتی زاده از یک طرف سهم خود را از قدرت میخواست و از طرف دیگر مانع اصلی این سهم خواهی را وجود نیروهای چپ و معترض جامعه کردستان میدانست. او معتقد بود که اگر تنها نیروی مورد مراجعه رژیم باشد هم میتواند کردستان را مطیع رژیم اسلامی کند و هم از این راه سهمی از قدرت مرکزی را عاید خود کند. البته سیر رویدادها چنان پیش رفت که هیچکدام از این اهداف عملی نشد و کلا باند مفتی زاده از صحنه سیاست در آن دوره خارج شد.

قدم بعدی جمهوری اسلامی در کردستان این بود که با مطیع کردن و همکاری حزب دمکرات کردستان ایران چپها و کمونیستهای کردستان را حاشیه ای کند. حزب دمکرات هم برای اجرای این پروژه بی میل نبود. تنها مانع این بود که حزب دمکرات بدون کسب امتیازی برای خود و شریک شدنش در قدرت محلی و تضمین چنین امری از جانب خمینی نمیخواست به این بازی تن بدهد. خمینی و جریان اسلامی حاکم هم حاضر به دادن چنین امتیازی نبودند. زیرا حاکمیت تمام و کمال و قدرت مطلقه را از آن خود میدانست. این کشمکش و مذاکره و تلاش برای سازش یکجانبه از طرف حزب دمکرات سالها ادامه داشت. حتی بعد از آغاز جنگ و فرمان خمینی و حتی در طول تمام دهه شصت شمسی هم کم و بیش این سیاست ادامه داشت.

فرمان و فتوای خمینی برای سرکوب مردم کردستان و مخالفین در ۲۸ مرداد ۵۸ نقطه عطفی در تاریخ سیاسی ایران محسوب میشود. فاصله به قدرت رسیدن خمینی و اسلام سیاسی تا صدور فرمان جنگ علیه مردم کردستان فقط ۶ ماه بود. در همین شش ماه در جامعه کردستان، انقلاب همچنان سیر پیشروی و تعمیق خود را ادامه میداد. فضای انقلابی و خواست و مطالبات مردم مرتب سیر رو به گسترش و آگاهانه ای را طی میکرد. خمینی و دارو دسته های اسلامی که تصمیم گرفته بودند در قدم اول انقلاب را متوقف و بعدا شکست بدهند، این اوضاع در کردستان را غیر قابل تحمل میدانستند. به همین دلیل خمینی با فرمان صدور حمله به کردستان در ۲۸ مرداد ۵۸ لشکر کشی و سرکوب مخالفین و مردم کردستان را آغاز و با تمام سعی و بیرحمی ادامه داد. جنگ از روانسر و پاوه آغاز و به تمام کردستان گسترش یافت.

در همان هفته های اول صدها نفر کشته و زخمی و اعدام شدند. از جمله کسانی که در همین روزهای اول به دست خلخالی اعدام شدند بهمن عزتی و دکتر رشوند سرداری همراه هفت نفر دیگر بودند. این

قدرت رسیده برای مهار و شکست انقلاب ۵۷ آغاز شده بود. در واقع همان روز که قدرت گیری خمینی و جریان اسلامی کلید خورد هدف از آن شکست انقلاب مردم بود. بعد از قدرت گیری جریان اسلامی، از همان روز اول دو وظیفه اصلی و عمده را برای دولت و دم و دستگاه قدرت تعیین کردند. اول اینکه به مردم بقبولانند باید به خانه برگردند و کار تمام است و انقلاب با به قدرت رسیدن جریانات اسلامی به پایان خود رسیده است. دوم اینکه به دستگاه قدرت و حاکمیت خود سروسامان بدهند. در این راستا بستن روزنامه های منتقد، حمله به مخالفین و اعدام تعدادی از بازماندگان رژیم گذشته و بویژه حمله به جریانات چپ و غیر اسلامی را آغاز کردند. دستور رعایت حجاب زنان را ابلاغ کردند، اسلامی کردن ادارات، ارگانها و قوانین و مناسبات جامعه را در دستور گذاشتند و هر مانعی را با زور سرکوب از جلو پای اجرایی شدن این اقدامات برمیداشتند.

قبل از فرمان حمله خمینی در ۲۸ مرداد ۵۸ به کردستان، نوروز خونین سنندج در اول بهار ۵۸ زمانی اتفاق افتاد که تنها ۴۰ روز از قیام ۲۲ بهمن ۵۷ سپری شده بود. بنا به آمار منتشر شده بیش از هزار نفر از مردم بوسیله نیروهای مستقر در پادگان سنندج و دیگر مراکز نیروهای مسلح کشته و اسیر شده بودند. مردم سیاست سرکوبگرانه و بیرحمانه ارتش جمهوری اسلامی را دیده بودند. این درگیری ناخواسته و تحمیلی توسط شخصی بنام صفدری که نماینده خمینی در شهر سنندج بود بوقوع پیوست.

بعد از این وقایع مردم ترکمن صحرا را سرکوب کردند و جنایات بیشماری را در خوزستان مرتکب شدند مردم انقلاب کرده را از بازگشت رژیم سلطنتی میترساندند و مرتب تبلیغ میکردند که مخالفین در کردستان و خوزستان و ترکمن صحرا و غیره عوامل آمریکا و رژیم پادشاهی و عوامل بیگانه هستند.

در کردستان تلاش کردند با تقویت جریان احمد مفتی زاده که یک جریان اسلامی مرتجع سنی اما آدم شناخته شده ای در کردستان بود، قضیه را فیصله بدهند. مفتی زاده به عنوان نیروی محلی رژیم تازه به قدرت رسیده دارودسته های مسلح خود را برای مقابله با کمونیستها و مردم ناراضی تحت عنوان مکتب قرآنیها سازمان داد. دفتر و دستک خود را در شهرهای مختلف دایر کرد. او در هماهنگی کامل با سپاه و

در آن زمان و بعد از سه ماه جنگ و کشتار به فرمان خمینی اکنون باز هم به فرمان او آتش بس برقرار شد و پروسه مذاکره شروع شد. نیروی مسلح احزاب که سه ماه قبل ناچار به ترک شهرهای شده بودند به شهرها برگشتند و کنترل شهرهای کردستان را به عهده گرفتند. در همه شهرها مردم شروع به خود سازماندهی کردند. انواع سازمانهای توده ای شکل گرفت. از شوراهای محله تا سندیکاها، کارگری و جمعیت ها و کانونهای مختلف در مکانهای زیست و کار و آموزش گرفته تا سازمانهای سیاسی و مسلح، جنب و جوش بی نظیری آغاز شد. در این زمان نیروهای سیاسی فعال در کردستان هیئتی به اسم "هیئت نمایندگی خلق کرد" را تشکیل دادند. این هیئت متشکل بود از نمایندگان از کومله، حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان چریکهای فدایی خلق و شیخ عزالدین حسینی. اما رژیم اسلامی تاکتیک مذاکره را نه برای مذاکره و عملی کردن مطالبات مردم کردستان بلکه برای این انتخاب کرده بود که بتواند خود را تجدید سازمان مند و با قدرت چند برابر حمله نهایی را آغاز کند. به همین دلیل هیچ وقت مذاکره جدی با این هیئت آغاز نشد.

در همین اثنا باز هم ما شاهد مذاکرات پنهانی حزب دمکرات و نمایندگان رژیم اسلامی بودیم و باز هم حزب دمکرات در توهم اینکه میتواند برای خود کسب امتیاز کند سرش شیره مالیده شد و باز هم افتضاح به بار آورد و بیش از پیش نفوذش را در میان مردم کردستان از دست داد.

نهایتاً نمایندگان حزب دمکرات دست از پا درازتر هر چقدر به پیام خمینی هم لیبیک گفتند دست خالی روانه خانه شدند. این پروسه تلاش برای مذاکره پنهانی از جانب رژیم و حزب دمکرات دو علت داشت. یکی اینکه حزب دمکرات به همان اندازه خمینی و جریانات اسلامی از کمونیسم و رشد چپ در جامعه نگران بود و از این طریق تلاش میکرد که کمونیسم و چپ جامعه را حاشیه ای کند و خود را نماینده مردم کردستان قلمداد کند. همان کاری که قبلاً مفتی زاده کرده بود و شکستش را همه دیده بودند. دیگری اینکه سنتا کردستان را ملک طلق خود میدانست و هنوز در دوران توهمات جنگ دوم جهانی بسر میبرد که در میان اختلافات آن زمان قدرتهای جهانی، رهبران این حزب توانسته بودند با کمک ارتش استالین حزبشان را شکل بدهند و حکومتی در مهاباد به اسم جمهوری خود مختار کردستان اعلام کنند که یازده ماه عمر داشت. این حزب متوجه نبود و فکر کنم هنوز متوجه نشده است که دنیای امروز و بالطبع جامعه کردستان امروز با آن زمان بسیار متفاوت است.

جبهه انقلاب همچنانکه بالاتر اشاره کردم به دلیل فشار دسته جات حزب الهی و دستور خمینی و خیل آخوندهای تازه به قدرت رسیده و توهمات بخشهایی از مردم و به دلیل همراهی جریانات سیاسی از نوع نهضت آزادی، جبهه ملی، حزب توده و بعداً سازمان چریکهای فدایی خلق (اکثریت) و سازمان مجاهدین خلق تا اوایل سال ۱۳۶۰ با موانع متعددی مواجه شد. بعداً حکومت اسلامی با اتکا به وحشیگری و جنایت و اعدام های

۹ نفر در ساعت ۶ بامداد ۳۰ مرداد ۱۳۵۸ در شهر پاوه واقع از توابع کرمانشاه تیرباران شدند.

خلخالی با حکم خمینی به کردستان اعزام شد و صدها نفر را بازداشت و بدون محاکمه و بدون وکیل و بدون پروسه تحقیق و بدون دادگاه و ... دسته دسته به اعدام محکوم و دادگاه صحرایی خلخالی آنها را به جوخه اعدام سپرد.

دو هفته بعد از فرمان خمینی قتل عام مردم روستاهای قارنا و قلاتان و کانی مام سیده و صوفیان و ... در شمال کردستان ایران آغاز شد. در جریان فاجعه قارنا و قلاتان نه تنها مخالفین که تمام موجودات زنده تیرباران و یا با قمه مثلثه شدند. تعداد زیادی سرشان از تن جدا شد و به معنای دقیق کلمه سلاخی شدند. اولین قربانی این حمله وحشیانه آخوند روستا بود که قرآن به دست خواسته بود لشکریان اسلامی را از کشتار مردم منصرف کند. در همان لحظه اول سر او را از تن جدا کردند و بعداً هنگام خاکسپاری، جنازه او و تعداد زیادی از مردم سلاخی شده بدون سر دفن شدند. لشکریان اسلام سرها را از تن جدا کرده و با خود برده بودند. کاری که در سالهای اخیر داعش انجام میداد یادآور و تکرار جنایاتی است که جمهوری اسلامی از همان ماههای اول قدرت گیریش انجام داد. برای اینکه تصویر دقیقی از این جهاد اسلامی داده شود کافی است به خاطرات یکی از پاسداران حاضر در آن درگیری نگاهی بیندازیم:

“همه را قتل عام کرده بودند. نیرویی هم که با ما بود متوحش شده بود. مثل این بود که به شهر ارواح رسیده باشیم. زن و بچه، حتی مرغ و خروس و اسب و الاغ را لت و پار کرده بودند...”

“پشت پرده های انقلاب اسلامی اعترافات حسین بروجردی”
به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه صفحه ۲۷۷

در مقابل این یورش مغول وار مردم کردستان و جریانات سیاسی بویژه جریانات چپ و کمونیست هیچ راهی بجز مقاومت و فراخوان به مقابله مسلحانه با آن نداشتند. مردم کردستان یکپارچه دست به مقاومت زدند. در این مقطع تاریخی حزب دمکرات کردستان هم ناچار شد از خود مقاومت نشان بدهد زیرا همه راه های سازش و معامله به روی او بسته شد. مردم به فراخوان کومله جنگ و مقاومت در مقابل این یورش را آغاز کردند و حزب دمکرات را هم تحت فشار قرار دادند که باید به جبهه مقاومت کمک کند. این مرحله از جنگ بیش از سه ماه طول نکشید که نیروهای رژیم با شکستهای پی در پی ناچار به عقب نشینی و تلفات زیادی شدند.

هنگامیکه رژیم تازه به قدرت رسیده متوجه ضعف نیروهای مسلح خود شد و مقاومت یکپارچه مردم کردستان را دید. ناچاراً تاکتیک مذاکره و آتش بس را قبول کرد.

موانع بیشتری از جانب رهبران حزب دمکرات و تلاش آنها برای سازش با جمهوری اسلامی، همکاری آنها با سپاه رزگاری (نیروی مسلحی که حزب بعث عراق آنرا سازمان داده بود) و دفاع آنها از شیوخ و مالکین و خانهای منطقه در مقابل پیشروی انقلاب و دفاع آنها از سرمایه داران و صاحبان کوره های آجر پزی علیه کارگران هستیم. به همین دلیل بارها نیروی مسلح حزب دمکرات جریانات چپ را مورد حمله قرار داد. متأسفانه تعدادی از نیروهای مسلح طرفین قربانی این سیاستهای حزب دمکرات شدند.

با این حال چپ و نیروی انقلاب سیر بالندگی و پیشروی خود را ادامه دادند. این قدرت و توانایی چپ تنها حاصل قدرت اسلحه و نیروی نظامی نبود. بلکه حاصل تحولات مناسبات سیاسی و اقتصادی گسترده تری در ایران بود که طبقه نوظهوری به اسم کارگر در کردستان پا به میدان تحول اجتماعی گذاشته بود. هر چند که خود کومله آن زمان نتوانست این نیرو را آنچنانکه لازم و عملی بود سازمان بدهد و به آن اتکا کند. اما وجود این نیروی تحول خواه و خیل روشنفکران انقلابی و کمونیست شرایط تازه ای را خلق کرده بود که قدرت و وجود اجتماعی چپ از آنجا ناشی میشد.

اگر پروسه تحولات کردستان را از نزدیک نگاه کنیم متوجه یک واقعیت مهم میشویم. در ابتدای انقلاب دو جبهه در مقابل هم صف آرایی کردند (جبهه انقلابیون و کمونیستها و مردمی معترض و مبارز که حکومت اسلامی را قبول نداشتند. جبهه جریانات اسلامی به رهبری خمینی که در کردستان مفتی زاده بخش سنی و صفدری نیروهای سرکوبگر و مسلح را نمایندگی میکرد).

حزب دمکرات کردستان ایران هم خود را اپوزیسیون رژیم میدانست و هم مستقیم و غیر مستقیم خود را مدافع مفتی زاده و شیوخ منطقه و فئودالها میدانست. در حالیکه اکثر شیوخ مرتجع کردستان و فئودالها و مشخصاً مفتی زاده در جبهه رژیم قرار گرفته بودند. هنگامیکه پیشمرگان بعد از جنگ سه ماهه سال ۵۸ به شهرها برگشتند و کنترل شهرهای کردستان از مهاباد تا کامیاران را به دست گرفتند، جریان اسلامی در کردستان به رهبری مفتی زاده شکست سختی خورد. حزب دمکرات کردستان ایران با نقشی بینابینی تلاش میکرد از یک طرف در هیئت نمایندگی خلق کرد نقش بازی کند و از طرف دیگر با مفتی زاده که عضو قدیمی این حزب بود و بعد از قدرتگیر خمینی مدافع رژیم اسلامی شده بود رابطه اش را گرمتر کند. مفتی زاده در این دوره تحت حفاظت سپاه پاسداران و نیروهای مزدور محلی تحت عنوان "پیشمرگان مسلمان کرد" در کرمانشاه مستقر شده بود و منتظر حمله مجدد رژیم و بازگشت به سنندج بود.

حزب دمکرات در سالهای ۵۷ تا ۵۹ هم از طریق مفتی زاده و بعداً از طریق بنی صدر میکوشید همزیستی مسالمت آمیزی با جمهوری اسلامی داشته باشد. اما سازش ناپذیری خمینی و جریان قدرتمند داخل رژیم امکان همزیستی حزب دمکرات با خود را بر نتابید و آن حزب را حزب منحلہ دمکرات نامید.

با فرمان خمینی در ۲۸ مرداد ۵۸ حمله به کردستان آغاز شد و کل

دسته جمعی فعالین سیاسی و مخالفین حکومت اسلامی و قدرت سرکوب و با استفاده از "نعمت" جنگ ایران و عراق انقلاب را در هم کوبید. در ادامه این سیاست سرکوبگرانه همین نیروهای همراه و مدافع حکومت اسلامی که با به قدرت رسیدن خمینی و شرکا پشت سر خمینی قرار گرفته بودند و از رهبری او دفاع میکردند، یکی بعد از دیگری مورد حمله قرار گرفته و در هم کوبیده شدند.

این روند در کردستان شکل دیگری بخود گرفت انقلاب در کردستان همچنان قلبش میتپید. علت اصلی ادامه انقلاب در کردستان علاوه بر زمینه های اجتماعی که وجود داشت، یک نکته مهم دیگر این بود که چپ در کردستان هیچ توهمی به رژیم تازه به قدرت رسیده نداشت و ماهیت واقعی آنرا برای مردم افشا کرده بود. مذهب و آخوند در کردستان فوق العاده بی اعتبار بودند. اتفاقی که در کردستان افتاد حضور و نقش فعال کمونیستها در حرکات اعتراضی مردم بود.

برای اولین بار کمونیستها در یک بعد اجتماعی جریانات مذهبی را در جریان انقلاب و بعد از آن شکست دادند. هر اندازه حزب دمکرات سعی میکرد با جریان مذهبی به رهبری احمد مفتی زاده همراهی کند به همان اندازه اعتبار خود را در میان مردم از دست میداد و به اعتبار کمونیستها افزوده میشد. جریان مفتی زاده میخواست حکومت اسلامی از نوع سنی را در کردستان پیاده کند و همین باعث شده بود که خمینی و جریانات اسلامی بخواهند ابتدا از این طریق انقلاب را به شکست بکشانند. اما هشیاری مردم به رهبری چپ بویژه نقش برجسته کسی مانند رفیق صدیق کمانگر در سنندج که مرکز اصلی قدرت کمونیستها و در عین حال مرکز رهبری جریانات اسلامی هم بود در شکست دادن جریان مفتی زاده بسیار برجسته بود. نقش تاریخی ای که این کمونیست برجسته در سنندج و بالطبع در کردستان ایفا کرد یک تحول سیاسی و تاریخی را در کردستان به نفع جبهه چپ و آزادیخواهی ممکن کرد. در آن زمان یعنی از مقطع قبل از انقلاب ۵۷ و در تظاهراتهای توده ای علیه شاه به مرور صف کمونیستها و اسلامیها از همدیگر منفک شدند. دو صف سرنگونی طلب علیه سلطنت شکل گرفت. شعارها و پلاکاردهایشان متفاوت بود. همه مردم میدانستند که سنندج دو صف شکل گرفته است و بر همین اساس امکان انتخاب داشتند. در حقیقت زمان یورش خمینی به کردستان دو جبهه در کردستان شکل گرفته بود. یکی جبهه انقلابیون و کمونیستها و مردم آزادیخواه به رهبری صدیق کمانگر و بعداً فواد مصطفی سلطانی و جبهه دیگر مکتب قرآنیها و طرفداران مفتی زاده که از جمهوری اسلامی دفاع میکردند.

بعداً و به مرور زمان با حاشیه ای شدن جریان اسلامی در کردستان، حزب دمکرات کردستان ایران جای این جبهه را علیه کمونیستها پر کرد. از این مقطع به بعد ما شاهد ایجاد

سنگر خود عقب بنشیند.

حمله بعدی در بهار ۵۹ به فرمان بنی صدر آغاز شد. در روز ۱۱ فروردین این سال بنی صدر طی پیامی به نیروهای مسلح و ارتش جمهوری اسلامی اعلام کرد که "از همین لحظه ارتش حق ندارد پوتین از پا درآورد مگر آن که آن خطه را از وجود این یاغی‌ها پاک کند". پیام بنی صدر به ارتش و نیروهای مسلح رژیم در ۱۱ فروردین ۵۹

در چنین شرایطی جمهوری اسلامی حمله همه جانبه را آغاز کرد. این حمله را بعد از چند ماه کش دادن پروسه مذاکره آغاز کرد و شهرهای کردستان را یکی پس از دیگری اشغال نمود. بسیاری از مخالفین خود را تا جایی که در توان داشت از دم تیغ گذاراند. نتیجه حمله رژیم و جنگ تحمیلی به مردم کردستان علاوه بر تلفات جانی و مالی دو مولفه مهم سیاسی را به دنبال داشت. اولین و مهمترین مولفه این بود که شکست انقلاب را قطعی کرد و قلب تپنده انقلاب در کردستان را از کار انداخت. جنبش حق طلبانه مردم از سنگر ادامه انقلاب به سنگر دفاع از خودمختاری تغییر یافت. چپ کردستان از این مقطع یعنی سال ۵۸ تا مقطع سال ۶۲ که یک بار دیگر توجهش به مسایل اساسی و طبقاتی جلب میشود، از وظایف سیاسی و طبقاتی خود غافل شد. از سال ۶۲ با تشکیل حزب کمونیست ایران و نقش برجسته و تعیین کننده منصور حکمت علیرغم دوران عقب نشینی انقلاب و پروسه عملی شکست انقلاب بوسیله ضد انقلاب اسلامی، کمونیستها و چپ کردستان امکان و توان اینرا پیدا کردند که آلترناتیو خود را به جامعه اعلام و تلاش همه جانبه ای برای بازسازی صف کارگران و جنبش کمونیستی را آغاز کنند.

مخالفین و حتی حزب دمکرات که رهبری خمینی را پذیرفته بود و خواهان سازش با حکومت بود را مورد حمله قرار داد. بعد از سه ماه این حمله با شکست مواجه شد. رژیم اسلامی با پیش کشیدن تاکتیک مذاکره به وقت خریدن برای تدارک حمله نهایی روی آورد.

با حمله رژیم به کردستان و نقش مخرب جریان مفتی زاده و بعدا نقش بینابینی حزب دمکرات انقلاب در کردستان ناچار به عقب نشینی شد. سنگر ادامه انقلاب به سنگر دفاع از خودمختاری تبدیل شد. از این مقطع خواست خودمختاری برای کردستان جای شعارها و مطالبات انقلابی و ادامه انقلاب را گرفت. بجای رهبران واقعی و چپ جامعه شخصیتی مثل شیخ عزالدین حسینی عروج کرد. شعار جبهه چپ و راست جامعه بر محور خودمختاری برای کردستان تعریف شد. در این مقطع چپ جامعه و سازمانهای درگیر از جمله کومله به عنوان سازمان اصلی چپ در کردستان از انجام وظایف اصلی و انقلابی خود باز میماند. تفاوت کمونیستها و ناسیونالیستها در این زمان بر محور سیاست سازش یا قاطعیت در مقابل جمهوری اسلامی تعریف میشود. بحث و اختلاف اصلی حزب دمکرات کردستان و کومله و یا چپ و راست جامعه بر محور خودمختاری "رادیکالتر" ۲۸ ماده ای و یا "غیر رادیکال" و "سازشکارانه" ۸ ماده ای میچرخد.

این تحولات در کردستان که مستقیم تحت تاثیر تحولات سراسری در ایران بود باعث شد که انقلاب ناچار به عقب نشینی شود. پیشروی ضد انقلاب اسلامی با اتکا به نیروی سرکوب در بعد سراسری و همچنین نقش جریانات راست و ناسیونالیست در جامعه کردستان باعث شد که انقلاب از

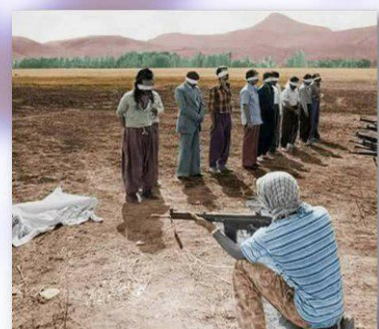
کارنامه سیاه ۴۰ ساله جمهوری اسلامی!



رژیم کودک آزار، رژیم ضد انسان



جمهوری اسلامی = رژیم اعدام و جنایت



یورش به کردستان، کشتار زندانیان سیاسی

چاره ما در سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی است!

کانال دنیای بهتر <https://t.me/sahkkah>

کارگر زندانی، زندانی سیاسی، آزاد باید گردد!

توافق صلح یا آرایشی جدید برای کشمکش دیگر؟

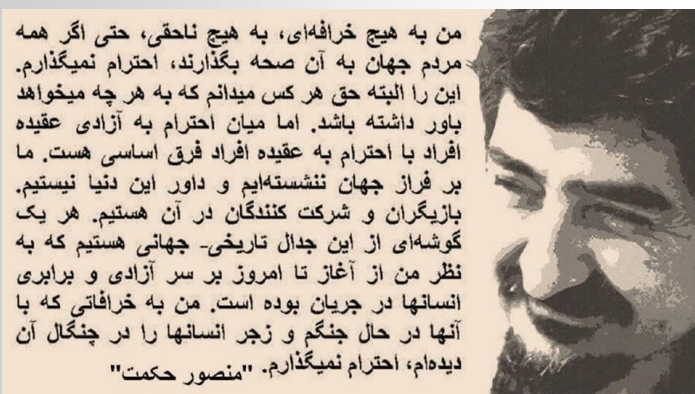
علی جوادی

فلسطین و بهره برداری از آن و باز نگهداشتن این زخم يك سياست مشترک تاکنونی این جریانات بوده است.

واقعیت این است که این توافقنامه صرفاً نشانگر يك چرخش سیاسی در مناسبات حکومت‌های ارتجاعی در منطقه و اقدامی در راستای تحکیم جبهه بندی جدیدی است که در مقابله با حکومت اسلامی و نیروهای متحدش در منطقه شکل گرفته است. تدارکی برای يك کشمکش ارتجاعی دیگر در منطقه است.

اما صلح واقعی، صلح در منطقه، در درجه اول مستلزم برسمیت شناخته شدن حق مردم فلسطین برای ایجاد کشوری مستقل و متساوی الحقوق در عرصه بین المللی در کنار کشور اسرائیل است. بدون تعهد و پایبندی به چنین حقی برای مردم فلسطین هیچ طرح صلحی واقعی نیست. از طرف دیگر صلح پایدار در گرو کنار زدن جریانات فوق ارتجاعی و راست در اسرائیل و همچنین جارو کردن جریانات اسلامی در فلسطین و منطقه است.

سرنگونی انقلابی رژیم اسلامی در ایران در پس يك خیزش آنتی اسلامیستی و سکولاریستی کل معادلات منطقه را در جهت آزادیخواهی و برابری طلبی و سکولاریسم دگرگون خواهد کرد.



همکاری با یکدیگر به توافق رسیدند. "دولت اسرائیل این واقعه را "روزی بزرگ برای صلح" و ترامپ آن را "توافقی تاریخی" نامید. در صفی دیگر: تشکیلات خودگردان فلسطین آن را "خیانتی... به بیت المقدس، مسجد الاقصی و مسئله فلسطینیان". قلمداد کرده و آن را محکوم کرد. حکومت اسلامی و ترکیه نیز در واکنشی قابل انتظار در صف محکوم کردن آن قرار گرفتند و آن را "خطرناک و نامشروع"، "اقدامی شرم‌آور" و "خیانت" به فلسطینیان خواندند. "روزی بزرگ برای صلح"، "توافقی تاریخی" یا خیانت به فلسطینیان، "اقدامی شرم آور"، واقعیت چیست؟ حقیقت را باید از فرای جنجال‌های رسانه ای و خطوط تبلیغاتی دولتهای ارتجاعی رقیب جستجو کرد.

این توافقنامه بر خلاف ادعاهای پوچ دولتهای اسرائیل و آمریکا و امارات "روزی بزرگ برای صلح" نیست. این دولتهای ارتجاعی پرچمداران هیچ صلحی در منطقه نیستند. صلح در منطقه با وجود چنین نیروهایی در حاکمیت، چه در اسرائیل و چه در ایران و چه در آمریکا، عملاً يك امر پیچیده اگر نه يك غیر ممکن است. کارنامه این دولتها روشن است. دولت فوق ارتجاعی اسرائیل خود يك پای هر جنگ خونین و تحمیل بی حقوقی مطلق بر مردم فلسطین بوده که از حمایت گسترده نظامی و سیاسی هیات‌های حاکمه متفاوت آمریکا برخوردار بوده است. از سوی دیگر، امارات متحده عربی و برخی دیگر از کشورهای دیگر عرب منطقه مدتهاست که دارای روابط آشکار و پنهان گسترده ای با دولت اسرائیل هستند. سرمایه گذاری آنها بر مساله فلسطین تلاشی ارتجاعی بمنظور مشروعیت بخشیدن به موجودیت این حکومتها است. این توافقنامه مستقل از مصارف تبلیغاتی آن برای هیات حاکمه آمریکا هیچ "رویداد تاریخی" نیست. پیش از آن نیز کشورهای اردن و مصر نیز این راه را پیموده اند.

این توافقنامه بر خلاف ادعاهای کاذب رژیم اسلامی "خیانت به فلسطینیان" نیست. کشور اسرائیل، مانند فلسطین، يك واقعیت سیاسی غیر قابل انکار است که مستقل از هر موضعی در قبال حکومت‌های حاکم در این کشور موجودیت آن باید بمثابة يك کشور در منطقه برسمیت شناخته شود. سیاست حکومت کثیف اسلامی در ایران و کل جریانات اسلامی برای نابودی اسرائیل يك اقدام ضد انسانی و تماماً جنایتکارانه است. "خیانت" زمانی معنا پیدا میکند که پیش از آن نیرویی در کنار مردم محروم فلسطین قرار داشته باشد. مردم فلسطین همواره قربانیان سیاست‌های دولتهای مرتجع عرب و حکومت اسلامی و جریانات اسلامی بوده اند. سرمایه گذاری بر زخم مردم



<http://jahantelegraf.com/>



<https://t.me/nashriyeporsesh>



<https://www.instagram.com/p/CDeAfVhhWB/?igshid=1rpap256mmtj4>



<https://www.facebook.com/kanoonmabaheh>

کانون مباحث کمونیسم کارگری

نشریه پرسش را به دوستان خود معرفی کنید!